



زیست‌نامه‌ی خودنوشت دکتر پرویز ورجاوند

با تشکیل سازمان ملی حفاظت آثار باستانی، با عنوان مشاور عالی و مسوول بخش تربیت کادر متخصص برای حفظ و مرمت بافت‌های قدیمی و مرمت مجموعه‌های باستانی و تاریخی به فعالیت پرداختم که عمده‌ی متخصصان معمار و باستان‌شناس سازمان میراث فرهنگی از دانش‌آموختگان آن دوره‌های تخصص به‌شمار می‌روند. انتشار مجله‌های باستان‌شناسی و هنر و فرهنگ و معماری به‌صورت دوزبانه از فعالیت‌های دیگر من در سازمان ملی حفاظت آثار باستانی به‌شمار می‌رود. در ضمن به‌عنوان عضو هیات تحریریه در دو مجله‌ی هنر و معماری و هنری و مردم مشغول به فعالیت بودم. فعال ساختن بخش پژوهش‌های مردم‌شناسی و ایلات و عشایر در زمینه‌ی پژوهش‌های میدانی و همچنین افزودن پژوهش‌های میدانی به برنامه‌های رشته‌ی باستان‌شناسی در سطح کارشناسی و کارشناسی ارشد برای کارآمد ساختن نیروهای جوان، از دیگر تلاش‌هایم به‌شمار می‌رود.

انجام بررسی‌های باستان‌شناسی و مشارکت در کاوش‌های هفت‌تپه، بیشاپور، تخت سلیمان و مسوولیت کاوش‌های رصدخانه‌ی مراغه و مشاوره و بررسی درباره‌ی نحوه‌ی مرمت و بازپیرایی شمار فراوانی از جایگاه‌های عمده‌ی باستانی و تاریخی کشور چون تخت جمشید، بناهای دوران صفوی اصفهان، آذربایجان، کاشان، شمال کشور و... فعالیت‌های مستمری بودند که تا سال ۱۳۵۷ ادامه داشت و بخشی از آن‌ها در قالب چند صد مقاله در مجله‌های معتبر داخل و خارج و دایرة‌المعارف‌هایی چون: ایرانیکا، دایرة‌المعارف اسلامی، دایرة‌المعارف تشیع، دانش‌نامه‌ی بزرگ فارسی، دانش‌نامه‌ی زنان ایران و... به چاپ رسیده است. افزون بر آن حدود بیست جلد کتاب در زمینه‌های انسان‌شناسی و ایلات و عشایر، جغرافیای تاریخی، آثار باستانی مناطق مختلفی از ایران، سبک‌شناسی معماری، باستان‌شناسی و هنر، شیوه‌ی مرمت، بناهای تاریخی، رابطه‌ی فرهنگ و توسعه و... تاکنون از من به چاپ رسیده است. افزون بر آن حدود بیست جلد کتاب در زمینه‌های انسان‌شناسی و ایلات و عشایر، جغرافیای تاریخی و آثار باستانی مناطق مختلفی از ایران، سبک‌شناسی معماری، باستان‌شناسی و هنر، شیوه‌ی مرمت بناهای تاریخی، رابطه‌ی فرهنگ و توسعه و... تاکنون از من به چاپ رسیده است. می‌توان گفت که فعالیت‌های سیاسی پس از بازگشت از اروپا در چارچوب تماس با همفکران جبهه‌ی ملی و نیروهای ملی و تشکیل نشست‌های منظم با نیروهای جوان هم‌چنان ادامه داشت و به مناسبت در قالب مصاحبه‌ها یا مقاله‌ها در نشریات معروف بازتاب می‌یافت. سرانجام پس از انقلاب به‌دعوت شادروان مهندس بازرگان برای مدتی مسوولیت وزارت فرهنگ و هنر بر عهده‌ام قرار گرفت. در

□ متولد ۱۳۱۳ در تهران، بعد از دوره‌ی دبستان و دبیرستان و دریافت ششم ریاضی و گذراندن دوره‌ی عالی نقشه‌برداری، در سازمان نقشه‌برداری مشغول به کار شدم. سپس ششم ادبی را گرفته، در دانشگاه تهران دوره‌ی لیسانس باستان‌شناسی و فوق‌لیسانس علوم اجتماعی را طی کرده، با گرفتن بورس تحصیلی به کشور فرانسه عزیمت و دوره‌ی انستیتوی انسان‌شناسی دانشگاه پاریس و مدرسه‌ی عالی لور را گذرانیده، توانستم دکترای باستان‌شناسی را با گرایش درباره‌ی معماری ایران در دوران تاریخی از سوربن دریافت بدارم.

از ۱۵ سالگی درگیر فعالیت‌های سیاسی زمان در کنار نیروهای ملی شدم و در ۱۶ سالگی مسوولیت روزنامه‌ی **دانش‌آموز** را در برابر **دانش‌آموزان** که از سوی حزب توده منتشر می‌شد، برای طیف ملی بر عهده گرفتم و در روزنامه‌هایی چون **پرچمدار** و مجله‌ی **امید ایران** به نوشتن مقاله و داستان تاریخی پرداختم. در تمامی دوران فعالیت نهضت ملی‌شدن صنعت نفت حضور فعال داشتم. بعد از کودتای ۲۸ مرداد مورد برخورد و دستگیری قرار گرفتم. در نهضت مقاومت ملی از تلاشگرانی بودم که چندبار دستگیر و بازداشت شدم. پس از آن که در ۱۳۳۹ به فرانسه رفتم، توانستم جریان جبهه‌ی ملی را در اتحادیه دانشجویان ایرانی در فرانسه مطرح و سرانجام جبهه‌ی ملی اروپا را با همکاری تنی چند از کوشندگان پایه‌گذاری کنم که در اولین کنگره مسوولیت هیات اجرایی اروپا بر عهده‌ام گذارده شد و توانستم روزنامه‌ی **ایران آزاد** را به‌عنوان ارگان جبهه‌ی ملی انتشار دهم. هم‌زمان توانستیم کنفدراسیون دانشجویان ایران را سازماندهی کنیم و تا چند سال آن رادر مسیر جبهه‌ی ملی پیش ببریم.

در بازگشت به ایران پس از مشکلاتی که با ساواک داشتم، در جریان بررسی تهیه‌ی طرح بازسازی منطقه‌ی زلزله زده‌ی بوئین‌زهرا بر اثر تصادف شدید بیش از ۴ ماه در حالت به‌فلج به‌سر بردم که به یاری یزدان پاک بعد از ۸ ماه به تدریج سلامت نسبی را به‌دست آوردم. با قبول شدن در امتحان ورودی استادیاری دانشگاه تهران به‌دلیل مخالفت ساواک از استخدام بازماندم. ولی با حمایت شادروانان دکتر علی‌اکبر سیاسی، دکتر غلام‌حسین صدیقی و دکتر ذبیح‌الله صفا اجازه‌ی تدریس بدون دریافت حقوق به من داده شد. در کنار آن مسوولیت بخش مردم‌شناسی و ایلات و عشایر موسسه‌ی تحقیقات علوم اجتماعی دانشگاه تهران بر عهده‌ام گذارده شد و هم‌زمان مسوولیت مرکز آموزش و برنامه‌ریزی خدمات جهانگردی وابسته به سازمان جلب سیاحان را عهده‌دار شدم و نخستین گام‌ها در زمینه‌ی تربیت نیروهای کاردان برای صنعت جهانگردی برداشته شد.

در سوگ شادروان دکتر پرویز ورجاوند

پروفسور دکتر رحیم مسلمانیان قبادیانی

□ اشاره: بر سر مزار دکتر ورجاوند، چند تن از هم‌زمان سیاسی و همکاران فرهنگی او سخن گفتند، یکی از ایشان که در کار فرهنگی و ایران دوستی با آن شادروان هم‌دلی و هم‌رأیی داشت، پروفسور رحیم مسلمانیان قبادیانی (استاد پیشین دانشگاه ملی تاجیکستان) بود.

از او خواستیم که چیزی به یاد آن دوست مشترک برای **حافظ** بنویسد. این نوشتار نتیجه‌ی این کوشش است:

شادروان دکتر پرویز ورجاوند، ماهی دو بار جلسه برگزار می‌کردند، بعد از پیشین، ساعت‌های پنج.

بنده هم شرکت می‌کرد، در صحبت‌های شیرینش همراه می‌شد. هفت - هشت نفر هم صحبتان جمع می‌شدند (امثال استادان پروفسور سیدحسن امین، دکتر لقا اردلان، دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی، دکتر علی‌اکبر نقی‌پور، دکتر احمدعلی رجایی، سرلشکر ناصر فرید، مهندس عباس امیر انتظام، دکتر حسین اعرابی، مهندس کورس زعیب، فیروز منصوری و...) گفت‌وگوهای شیرین و گوارا انجام می‌دادند. گواراترین سخنان را دکتر پرویز ورجاوند ادامه می‌دادند...

یک‌شنبه، ۱۹ خرداد - دخترم دکتر منیژه تلفنی خبر داد: دکتر پرویز ورجاوند در گذشته‌اند.

خانه‌ی ایشان رفتیم. دکتر نبودند. خانم‌شان و دو دخترشان به دیدار آمدند، یک مرد و چهار خانم هم حضور داشتند.

گریه‌ی دور و دراز آب چشمانم را گرفت، بعد از ساعت‌ها برگشتم.



شرایط زمان که پاسداری از فضای باز و حمایت از آفرینش‌های هنری در ابعاد گوناگون کار بسیار مشکلی به‌شمار می‌رفت و حفظ میراث‌های فرهنگی کشور در آن جو آشفته، کوششی خستگی‌ناپذیر را می‌طلبید، با قبول مشکلات بسیار کوشش کردم تا از میزان فشارهای تخریبی کاسته شود و به تلاشگران عرصه‌ی فرهنگ و هنر با تغییر فضای سیاسی

کشور امید ببخشیم. در سال ۱۳۶۰ و بویژه پس از فراخوان جبهه‌ی ملی در ۲۵ خرداد آن سال، من و تنی چند از اعضای دولت موقت که با جبهه‌ی ملی در پیوند قرار داشتیم، دستگیر و یک دوران سه ساله زندان را از سر گذراندیم که عوارض سنگینی بر سلامت من گذارد. پس از آزادی تلاش‌های وسیعی در زمینه‌ی ادامه‌ی کارهای فرهنگی و انتشار کتاب‌ها و مقاله‌هایی جسته شد و تاکنون در موارد گوناگون اوضاع سیاسی و جامعه‌ی ایرانی صدها مصاحبه با رسانه‌ها انجام گرفته است و تلاش بر آن بوده تا امید از جامعه و نسل جوان رخت برنندد و تلاش دشمنان خارجی نتواند همبستگی ملی و یکپارچگی کشور را خدشه‌دار سازد. ■



نماز بر جنازه‌ی زنده‌نام دکتر پرویز ورجاوند، تهران، خرداد ۱۳۸۶

صف اول: پروفسور سیدحسن امین - حسن یوسفی اشکوری (روحانی خلع‌لباس شده در حال امامت نماز جنازه) و...
صف دوم: محمد بسته‌نگار (عضو شورای مرکزی نهضت آزادی) خسرو سیف (دبیر کل حزب ملت ایران)
مهندس حسین شاه‌ویسی و...

شادروان دکتر پرویز ورجاوند را بیمارستان برده‌اند: جاهند، نیاوران، منظره‌ی یک.

سه‌شنبه: ۲۲ خرداد، ساعت هشت و نیم برآمد. آدمان بسیاری جمع شدند، حدوداً ۵۰۰ نفر خانم‌ها و مردان.

راهبندان پیش آمد. بعد از دو ساعت دکتر ورجاوند را بیرون آوردند؛ بنده هم بارها و بارها زیارت کردم. (تاجیکان عادت‌ی دارند: پیشانی مرده را سه باری می‌بوسند).

گریه گلوگیرم کرد، بعد از گسیل شادروان برگشتم.

جالب این است: در روی پرچم سیاه این یادداشت آمده: «بهشت‌زهر»

در روز هفتم مرگ او، آقای آرش اسدزاده، از خانه‌ی خانم شیرین عبادی (برنده‌ی جایزه‌ی صلح نوبل)، مرا همراه خانم عبادی با سواری خود تا بهشت‌زهر برد. در این سفر، گزارشگر ما اسدزاده‌ی عزیز بود که سخنانی روان و غم‌انگیز داشت. در بازگشت من به منزل هم، ما را خود اسدزاده‌ی مهربان آورد.

بر سر مزار دکتر ورجاوند، در روز هفتم درگذشت او، چندین نفر سخنرانی کردند. من نهمین نفر بودم. خلاصه‌ی این سخنرانی بنده این است:

این بزرگوار هفتاد و سه سال سن داشتند، راست‌گو بودند، واقعیت‌گو بودند، حرفی شکسته هرگز نمی‌گفتند، پاک‌ترین و بهترین پوشاک را می‌پوشیدند، همیشه با نویس و نویسی مشغول بودند...

این بزرگوار را زندان کردند، سه سال. بعد از سه سال آزادش کردند (شاید به لطف خداوند بود). با این وجود، راست‌گویی را هرگز و هرگز ترک نکردند، هنر خود را از دست ندادند.

جالب این است: تا روز آخرین، سخنرانی داشته‌اند؛ در پایان سکنه‌ی قلبی پیش می‌آید، و بعد از چندی درمی‌گذرند. جایشان جنت باد!

سه‌شنبه ۴ تیر ۱۳۸۶ ■



خط‌کشی

دکتر رضا امیدبخش

استاد فرزانه و گرامی جناب پروفیسور امین یا با درود فراوان به شما به خاطر شهامت در ابراز شجاعانه‌ی واقعیت‌ها امروز در این دنیای وانفسا توفیق شما را در باز نگاه‌داشتن این دریچه‌ی ادبی آرزو می‌کنم و قطعه‌ی زیر را با احترام تقدیم می‌کنم.

با خط‌کشی بزرگ شده‌ایم
با خط زندگی کرده‌ایم
لباس‌های ما همه خط‌خطی هستند
راه‌راه باریک
راه‌راه پهن
راه‌راه‌های مورب و کج
چهارخانه و شطرنجی
هزارخانه‌ی اریب
درس‌ها و مشق‌های ما در روی خطوط
به یادمان مانده‌اند
افکار و اندیشه‌های ما همه با خطوط ترسیم
شده و قالبی هستند
قالب‌ها را خیلی دوست می‌داریم
طرح جامع فرهنگی ادبی و هنری در زندگی
ما همه قالبی هستند
از خط اگر خارج بشویم، بیگانه می‌شویم، له
می‌شویم
فضا را در زندگی مان گم می‌کنیم و نابود
می‌شویم
به نوعی پوچ می‌شویم
مدت‌هاست پوچ شده‌ایم که تازه فهمیده‌ایم
ما را در بی‌خطی رها کرده‌اند
هیچ خط‌کشی تکرار نمی‌شود
خط‌های کهنه را هم پاک می‌کنند
دیگر کسی مجبور نیست از لابه‌لای خطوط
حرکت کند
هر کس هر طور که بخواهد برود آزاد است و
می‌رود
بی‌خطی شعار روزانه‌ی ما شده است
از همه‌ی قالب‌ها بیرون مان انداخته‌اند
ما داریم محو می‌شویم

یا این که باید عادت کنیم خارج از خط کار کنیم
دیگر به کسی پاسخ نمی‌دهیم
یعنی سوالی نمی‌ماند که مجبور باشیم جواب
بدهیم
اگر می‌توانستیم مدارهای ستاره‌ها را هم پاک
کنیم، چه قدر خوب می‌شد
آن وقت در جیب‌های همه‌ی ما پُر از ستاره
بود
بی‌ستاره‌ها هم ستاره داشتند
ولی اکنون یافتن ستاره کار سختی است
خوشبخت‌ها، فقط ستاره دارند
آن هم فقط یکی
بی‌بخت‌ها و کم‌بخت‌ها
در حسرت حتی یک ستاره‌ی کوچک و کم‌نور
خودشان را به هر آب و آتشی می‌زنند
روز به روز قالب‌ها را می‌شکنند
و آدم‌های قالبی دارند عتیقه می‌شوند فسیل
می‌شوند
توی خاطره‌ها یکی دو نفر بیش تر نیستند
در موزه‌ها باید به دنبال شان بگردیم
آثار باستانی می‌شوند
برای دیدن آن‌ها باید بلیط بخریم
آن‌ها هم کم‌کم فراموش می‌شوند
یا کاری آسان‌تر
جلوی شان سد می‌بندیم
راحت و بدون درد به زیر آب می‌روند و چیزی
از آن‌ها باقی نمی‌ماند
فتنه‌ی تمدن کهن هم برای همیشه می‌میرد
ادعای پوچ منشور و حقوق بشر و این
حرف‌های بدون مشتری هم فراموش
می‌شود
و به گذشته‌های پیش از تاریخ مربوط می‌شوند
که شناسایی آن‌ها دیگر غیرممکن یا بسیار
مشکل می‌شود
آن وقت ما و همه‌ی فرشته‌ها با خیالی راحت
بدون مزاحمت‌های این و آن به زودی کامل
می‌رسیم.
تا کور شود هر آن که نتواند دید.